

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

## مؤید برای راه دوم و نظر استاد

در راه دومی که عرض کردیم، گفتیم چه بسا بتوان برخی از انواع تکلیف را برای صبی ممیز در صورتی که در مقام اثبات دلیل مساعدی برای او باشد، اثبات کنیم. پس امکانش هست، چه بسا در مقام اثبات هم بتوان مواردی را برای آن پیدا کرد. یک موردش همین «وجوب رد مال غیر» است که ما عرض کردیم اطلاق «علی الید» اقتضا می‌کند که رد مال غیر، واجب است، و لو بر صبی ممیز. خود دلیل، دلالت دارد، ولی باید نسبتش را به دلیل دیگر، جداگانه بررسی کنیم. این مورد را که دپروز اصل فرعش را اشاره کردیم، مرحوم میرزای قمی (قده) در کتاب غنائم الایام (که انصافاً خیلی کتاب پر مطلبی است)، ج 3، ص 236، در المسألة السادسة می‌فرماید «وجوب الردّ کفائی إذا کان المسلم علیهم جماعة، للإجماع، و الأخبار «2»، و بهما تخصّص العمومات الظاهرة فی العینیه، و لا یسقط إلا برد من کان داخل فیهم و فی سقوطه برد الصبی الممیز إذا کان من جملتهم إشکال، و لا یبعد السقوط خصوصاً مع القول بكون عبادته شرعیة كما هو الأظهر»؛ اگر آن گروهی که به آنها سلام می‌شود جماعت باشند، بر این جماعت به نحو واجب کفایی رد سلام واجب است، و این وجوب رد ساقط نمی‌شود مگر کسی که داخل در همین گروه است رد سلام کند. حالا اگر در میان این جماعت یک صبی ممیز باشد و آن صبی ممیز، ردّ سلام کرد، آیا این وجوب رد از بقیه ساقط می‌شود یا نه؟ می‌فرماید محل اشکال است، اما بعید نیست که قائل شویم ساقط می‌شود، مخصوصاً اگر عبادات صبی را هم شرعی بدانیم و تمرینی ندانیم. اینجا اگر این صبی رد سلام کرد، می‌گوئیم ساقط می‌شود.

آیا صبی امتثال کرده یا نکرده؟ اگر با عمل صبی، از نهمی دیگران ساقط می‌شود، معنایش این است که این صبی امتثال کرده، اگر امتثال کرده معنایش این است که این وجوب کفایی شامل حال این هم شده و إلا نمی‌شود بگوئیم اصلاً تکلیف برای او نبوده و بین اینها مثل اجنبی باشد، اما اگر این جواب سلام داد از بقیه ساقط شود. ما این مورد را شاهد بر همین مدعا می‌گیریم. این بحث، خیلی مفید است و خود شما هم بیشتر این بحث را دنبال کنید، به نظر من از جاهایی است که در فقه باید یک مقداری روی آن کار شود. بعضی‌ها در صدد این هستند که مکلف را غیر مکلف کنند و ما دنبال این هستیم که غیر مکلف را مکلف کنیم. در صبی ممیز، در بعضی از انواع تکلیف - نه در همه تکالیف، از قول ما نقل نکنید که در تمام تکالیف این حرف را می‌زنیم، در مثل صلاة و صیام و حج ابداً این حرف را نمی‌زنیم -، تکلیف شرعی برای صبی ممیز هست. در باب حرمت نظر به نامحرم، در نهم هست که برخی احتیاط و جویی می‌کنند که صبی نظر به نامحرم نکنند. در باب ضمان هم که ما «وجوب الرد» را از اطلاق «علی الید» استفاده کردیم. در «وجوب رد سلام» هم عبارت میرزا (ره) در غنائم است. از این عبارت این استفاده می‌شود.

## بحث اخلاقی؛ رذیله «حسد»

در هفته گذشته ما اجمالی از بحث «حسد» را هم در بحث خارج اصول و هم در بحث خارج فقه خدمت شما عرض کردیم؛ که ریشه حسد چیست. از تعابیر شدیدی که در روایات و در کتب اخلاقی آمده، استفاده می‌شود که بدترین صفات و رذائل نفسانی در انسان؛ «حسد» است و اشدّ امراض نفسانیه است. هیچ صفت رذیله‌ی اخلاقی در انسان بدتر از حسد نیست. گفتیم که حسد، معلول چه اموری است؟ نکته‌ای که در بحث امروز می‌خواهیم دنبال کنیم این است که وقتی ما به قرآن مراجعه می‌کنیم، ریشه‌ی حسادت، از کفار شروع شده و اگر یک انسان مؤمن بداند که این صفت ابتدا در اختیار کفار بوده و از آنها آغاز شده، دیگر به خودش اجازه نمی‌دهد که حسد در او راه پیدا کند. در معنای حسد گفتیم یعنی «آرزوی زوال یک نعمتی که خدا به دیگری داده». اگر خداوند تبارک و تعالی به کسی نعمت علم داده، نعمت مال داده، نعمت خانه داده، نعمت اولاد داده، انسان حسود، کسی است که در درون خودش خوشش بیاید از اینکه این نعمت را خدا از او بگیرد و اگر یک روز فهمید که این آدم بی‌خانمان شده و یا این شخص اولادش را از دست داده، در درون خودش یک فرح و انبساطی پیدا کند. این معنای حسادت است که امید به این دارد که نعمتی که خدا به دیگری داده، از او زائل شود. خداوند تبارک و تعالی به پیامبر(ص) خبر داد و فرمود «وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (بقره: 109)؛ می‌فرماید اهل کتاب دوست دارند که کفاری که ایمان آورده‌اند دست از ایمانشان بردارند و مجدداً به کفر برگردند، خداوند می‌فرماید این حسد اینهاست؛ یعنی این نعمتی که انسان به دست آورده که نعمت ایمان است، کفار دلشان می‌خواهد که این مؤمن، دست از ایمانش بردارد و مجدداً کافر شود و این نعمت از او زائل شود. پس باید توجه کنیم که ریشه حسد؛ مربوط به کفار است.

توجه کنیم که انسان حسود با پیدا کردن این صفت، نزدیک به کفار می‌شود. هم‌صفت و هم‌کیش آنها می‌شود. چطور به خودمان اجازه خواهیم داد که این صفت در ما راه پیدا کند؟! باز به تعابیری که علمای اخلاق دارند باید توجه کرد که می‌گویند انسان حسود، جزء شرور جامعه است. بر او شریر اطلاق می‌شود، جزء اهل شر است. چرا؟ فلاسفه می‌گویند «عدم»، عنوان شر را دارد، علمای اخلاق هم در بحث اخلاق از آن استفاده کرده‌اند که شرور، عنوان عدمی را دارد و وجود عنوان خیر را دارد، یک کسی که چیزی ندارد دلش می‌خواهد پیدا کند، این آدمی است که خیر دیگری را می‌خواهد، اما اگر دیگری یک چیزی دارد و این آرزو کند که از دستش بدهد، پس این هم طالب شر و عدم شد.

کسی که طالب شر شد، می‌شود شرور. انسان حسود مصداق برای شرور است. ببینید واقعاً انسان را تا چه مرزی می‌برد؛ تا مرز کفر و شرارت می‌برد. ما وقتی روایات را می‌بینیم، در کلمات پیامبر(صلوات الله و سلامه علیه) راجع به حسود تعابیر زیادی وجود دارد که من به چند مورد از آنها اشاره می‌کنم؛ «أَقْلُ النَّاسِ لُدَّةَ الْحَسُودِ»؛ حسود، کمترین لذت را از وجود خودش در عالم می‌برد. مقصود از لذت؛ شهوت نیست. آدم‌های حسود، معمولاً از وجود خودشان بهره‌ای نمی‌برند، چون دائماً دنبال این هستند که دیگری چه دارد؟ آن یکی مال دارد. دیگری مقام دارد. امروز به رفیق من پست دادند به من ندادند، چه زمانی این پست را از او می‌گیرند؟ اینقدر انسان بیچاره‌ایست که گاهی فکر می‌کند که این رفیقش که پست گرفت خودش را قانع می‌کند که حالا سه سال دیگر این پست را از او می‌گیرند، از الان خوشحال است.

این خیلی بدبختی است. انسان گاهی اوقات آرزو می‌کند که یک عالمی مریض شود و نتواند منبر برود و درس بگوید، متأسفانه این مسأله بوده و الآن هم در بین ما و اقشار دیگر هست. هر کسی به یک نوعی گرفتار این مسأله است. یک کسی حافظه‌ی قوی دارد، یک کسی استعداد قوی دارد، وقتی می‌بینی یک کسی استعداد قوی دارد، خدا را شکر کن که خدا این نعمت را به او داده و به او تبریک بگو، خوشحال شو. آنچه که باید در خودمان دقت کنیم این است که آیا از رشد دوستان، رشد علمی، رشد معنوی، رشد دنیوی، رشد سیاسی، رشد اقتصادی او لذت می‌بریم یا نه؟ اگر دیدیم که واقعاً در نفسمان به این مرتبه رسیدیم که از مریضی او ناراحت می‌شویم و از سلامتت خوشحال، از فقر او ناراحت می‌شویم از ثروتمند شدنش خوشحال، تا یک کسی یک

ماشینی پیدا می‌کند یک عده‌ای همینطور به فکر فرو می‌روند که از کجا آورده؟ کی به او داده؟ چطور شده؟ دغدغه‌ی این را ندارد که از راه شرعی به دست آورده یا نه؟ توی بیچاره به فکر این نیستی که این از راه حلال به دست آورده یا نه؟ اگر به کُنه نفست نگاه کنی، می‌گوئی چرا من ندارم و او دارد؟ چرا دارد و حال آنکه نباید داشته باشد! در خیلی از موارد وقتی انسان ملاحظه می‌کند اینگونه است. از هر راهی به دست آورده، مگر تو از طرف خدا مأموری که سؤال کنی که این را از چه راهی به دست آورده است؟ کسی حق ندارد جستجو کند. البته یک وقت انسان می‌بیند کسی از حد خودش خارج شده، می‌بیند یک طلبه‌ای از حق خودش خارج شده، انسان می‌تواند تذکر دهد، باید هم تذکر دهد، اما خیلی از اوقات نیت تذکر نیست، ریشه‌اش به حسادت برمی‌گردد.

خدا والد ما (رض) را رحمت کند، می‌فرمودند من در سن بسیار کمی بودم که در همین حوزه‌ی علمیه در مسجد اعظم درس مکاسب شروع کردم. فرمودند همان زمان افرادی بودند که ده بیست سال بود در حوزه مکاسب می‌گفتند، من هم سنم کم بود. یک عده از فضلا از من خواسته بودند و من هم برایشان شروع کردم. یک روز یکی از فضلاء درس آمد به من گفت که مگر شما با فلان آقا که ده پانزده سال از شما بزرگتر است و از جهت تدریسی سابقه‌دار است، خصومتی دارید؟ ایشان فرموده بود نه! گفت ایشان در مجلس درسش فرموده حوزه ما به کجا رسیده که بچه‌ها مکاسب شروع کرده‌اند؟! ریشه این حرف چیست؟ حالا آن آقا به حسب ظاهر هم ملا، با تقواست، اما غیر از مسأله‌ی حسادت، من نمی‌توانم چیز دیگری ببینم.

کسی که ده بیست سال بعد از من به حوزه آمده و ملا شده، نمی‌توانم ببینم و تحمل کنم. فرمود به آن طلبه گفتم که من جواب ایشان را دو ماه دیگر خواهم داد. فرمودند درس ما قوی و عمیق بود، روز به روز درس ما شلوغ‌تر شد و درس آن آقا خلوت‌تر شد. چرا باید یک مدرسی وقت درس را برای این حرف بگیرد. اما اینکه انسان اضطراب داشته باشد، ریشه این اضطراب به همین برمی‌گردد. برای خود ما نظائر این قضایا پیش آمده است. وقتی در طریق علم، حسادت آمد، من از علم خودم لذت نمی‌برم، چون تا می‌بینم دیگری یک مقدار قوی‌تر از من می‌فهمد، می‌خواهم با او برخورد کنم و دیگر علم، آن نورانیتی که باید داشته باشد را ندارد. وقتی کنار علم، حسادت بیاید، نورانیتش را از دست می‌دهد و لذت ندارد و انسان دیگر روی مسائل فکر نمی‌کند، فقط فکرش این است که آن آدم کی مریض می‌شود و کی زبانش بند می‌آید و کی بندش کج می‌شود و نتواند چیزی بنویسد.

در مردم معمولی نیز هست. اگر یک مغازه‌داری ببیند کار یک مغازه‌ای گرفته و مشتری‌اش زیاد است، اما یک روز که مریض می‌شود و به مغازه نمی‌آید خوشحال می‌شود. همه اینها از حسادت است. این تعبیر پیامبر (ص) و اینها را کنار هم بگذارید، حسادت، انسان را تا مرز کفر و به مرز شر می‌برد و در آثار دنیوی‌اش؛ لذت وجودی انسان را می‌گیرد. کسی که عالم است لذت علم را از او می‌گیرد، لذت کسب کاسب را می‌گیرد، لذت ورزش ورزشکار را می‌گیرد، در همان میدان ورزش می‌داند آن کسی که قوی‌تر در حال دویدن است می‌گوید کی می‌شود که قدرتش کم شود و نتواند بدود. این برایش لذتی ندارد. اما اگر به این جهات فکر نکند و بداند خدا به او داده، خدا به کسی زیبایی داده و به دیگری نداده، آن کسی که دارد، باید شاکر باشد و آن کسی هم که ندارد باید شاکر باشد، قانع باشد و راضی باشد.

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» (نساء: 54) □ ریشه‌ی حسادت، معارضه‌ی با خداست. حالا مرز کفر و شر و از بین رفتن لذت وجودی هست، اما آدم حسود، در حال معارضه با خداست، که خدا چرا این نعمت را به او داد؟ سَرّ اینکه باز در همین روایات، فرموده حسد، آفت دین است، شاید همین باشد. واقعاً این تعابیر عجیبی است که هم در کلمات پیامبر (ص) و هم در کلمات امیرالمؤمنین (ع) آمده که «إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ»؛ وقتی حسد در وجود انسان بیاید، ایمان را می‌خورد و می‌بلعد. چطور می‌بلعد؟ طوری که اصلاً اثری از ایمان در وجود آدم نباشد. چرا؟ چون تشبیه به آتش می‌کند، وقتی آتش، هیضم را از بین می‌برد، فقط خاکستر باقی می‌ماند، حسد وقتی که وجود انسان را گرفت، ایمان را اینطوری نابود می‌کند. یا در بعضی از تعابیر دارد مثل نمکی که در آب حل می‌شود، حسد که بیاید ایمان در وجود آدم از بین می‌رود و تمام می‌شود. حسود؛ معارض با خداست.

واقعاً آیا با این اوصاف، باز خودمان حاضر هستیم که حسادت داشته باشیم؟ و این نکته را هم عرض کنیم که در همین روایات؛ حسادت افرادی که در دنیا مبتلا به این هستند که اینها مثلاً بد چشم هستند، در عرف می‌گویند فلانی چشم می‌زند، چشم زخم دارد، در روایات از پیامبر(صلوات الله علیه) وارد شده «العینُ حقٌّ»؛ چشم زدن حق است، یعنی کسی این را انکار نکند. چون در زمان ما بعضی از واقعیات را می‌گویند خرافه است، زمان ما یک زمان عجیبی شده، خیلی از خرافات را به کمک این کتابها و وسائل ارتباط جمعی، به عنوان واقعیات به خورد جامعه می‌دهند، از آن طرف خیلی از واقعیات را می‌گویند خرافه است. گاهی اوقات می‌گویند دعا خرافه است، توسل خرافه است! یکی از چیزهایی که الآن روشنفکرها!! قبول نمی‌کنند چشم زخم است. می‌گویند چشم زخم یعنی چه؟ من با خیلی‌هایشان صحبت کرده‌ام. و حال آنکه واقعیت دارد، بر حسب همین روایتی که از پیامبر(ص) فرمود «العین حقٌّ».

آن وقت دو تا عامل برای چشم زخم ذکر فرموده؛ «یظهره الشیطان»، عامل اولش شیطان است. چشم انسان اگر چشم شیطانی شد، این اثر را پیدا می‌کند که با نگاهی ممکن است کسی را مریض کند، ممکن است کسی را ساقط کند، این اثر را دارد. اگر در چشمی اشک خدا نبود و در شبانه روز بر او گذشت و در این چشم یک قطره اشک برای خوف از خدا جمع نشد، این چشم کم‌کم چشم شیطانی می‌شود. عامل دومش «و حسد این آدم»؛ حسد انسان. یعنی عامل این چشم زخمی که در جامعه هست حسادت است.

آن کسی که چشم شور دارد، عاملش حسادت است، حسادت او را گرفتار این مسأله کرده است. پس ببینید حسادت چقدر بلا سر انسان می‌آورد؟ راهش چیست؟ راهش این است که واقعاً اگر می‌بیند کسی نعمتی دارد، بلافاصله خدا را شکر کند. ما نباید فقط برای نعمتی که به ما داده خدا را شکر کنیم، ارزش انسان این است که وقتی خدا به کسی نعمتی داده، من هم خدا را شکر کنم. پیامبر(ص) فرمود «و إذا حسدت فاستغفر الله»؛ گاهی اوقات حسد در درون انسان می‌آید، همان لحظه استغفار کند و پناه به خدا ببرد. آن وقت اگر نفس انسان لطیف شد و حسادت از نفسش بیرون رفت، آن وقت ببینید چه زیبایی‌هایی برای انسان مکشوف می‌شود و چه حقایقی برای انسان مکشوف می‌شود، انسان چقدر از زندگی‌اش لذت می‌برد. فوت یک عالمی را به انسان خبر می‌دهند، باید ناراحت شوی، یکی از نعم الهی و وجودات مفید عالم از دنیا رفته، اما اگر خدایی نکرده قضیه برعکس شد، گفتیم خوب شد که از دنیا رفت، این می‌شود حسادت، بدبختی. برای اینکه از حیات خودمان در همه ابعادش لذت ببریم، باید این حسادت را در نفسمان معالجه کنیم و از خداوند تبارک و تعالی می‌خواهیم که حسادت را از قلوب همه ما بیرون بفرماید.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.